

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان پرکینز
برگردانندگان: مهرداد (خلیل) شهابی- میر محمود نبوی
بازخوانی، تصحیح و ارسال: حمید محوی
۰۵ جون ۲۰۱۳

اعترافات جنایتکار اقتصادی

(افشاءگری هانی در باب ترنندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی)

۱۶



John Perkins

فصل ۲۴

رئیس جمهور اکوادور با شرکت‌های بزرگ نفتی می‌ستیزد

در مسافرت‌های حرفه‌ای ام، کلمبیا و پاناما تنها کشوری بود که وقتی در خارج از کشور به سر می‌بردم احساس می‌کردم که در خانه خودم هستم. اکوادور به شکل دائمی در حاکمیت دیکتاتورها و توانگرسالاران^۱ دست راستی به سر برده که در خدمت منافع سیاسی و بازرگانی آمریکا بوده‌اند. به عبارتی، این کشور، نمونه کاملی از یک جمهوری موز^۲ به حساب می‌آید که «ابشرکت‌سالاری» عمیقاً در آن رخنه کرده بود.

بهربرداری جدی از منابع نفتی منطقه آمازون در حوزه کشور اکوادور در اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و به یک سلسله مخارج مسرفانه و ریخت و پاش‌ها انجامید که در جریان آن، گروه کوچکی خانواده‌های حاکم بر اکوادور خود را بازیچه دست بانک‌های بین‌المللی ساختند و بار سنگینی از بدهی‌های هنگفت را بر گرده کشور خود نهادند، در حالی که وثیقه

^۱. oligarchs
^۲. Banana Republic : این اصطلاح، اغلب به تحقیر، در مورد جمهوری‌های کوچک معمولاً استوایی، به کار می‌رود که اقتصادشان به‌شدت به محصول کشاورزی خاصی (مثلاً موز) وابسته است و، به‌لحاظ سیاسی، گروه کوچکی از افراد، قدرت را به‌طور تام و تمام در دست دارند - م.

آنها درآمدهای نفتی کشور اکوادور بود. جاده‌ها و شهرک‌های صنعتی، سدهای هیدروالکتریک، شبکه‌های انتقال و توزیع برق و سایر پروژه‌های نیرو در سرتاسر کشور مانند قارچ در حال روئیدن بود. به این ترتیب یک بار دیگر شرکت‌های بین‌المللی ساختمانی و مهندسی به ثروت هنگفتی دست یافتند.

در این کشور که در کنار سلسله‌جبال «آند» واقع شده است، ستاره اقبال سیاستمداری بین توده‌های مردم در حال طلوع بود: «خائیمه رولدوس»^۳، استاد دانشگاه و وکیل دعاوی سی و چند ساله‌ای که چندین بار ملاقاتش کرده بودم. او در نقطه مقابل سیاستمداران فاسد و همدست با «ابشرکت‌سالاری» قرار داشت و از قدرت جاذبه و فرهمندی برخوردار بود. یک بار، با شتابزدگی به او پیشنهاد دادم که هر زمان که بخواهد، به شهر «کیتو»^۴ پرواز خواهم کرد و به رایگان به وی خدمات مشاوره ارائه خواهم داد. اگرچه این حرف را تا حدی از روی شوخی می‌زدم، ولی واقعاً حاضر بودم این کار را با طیب خاطر در اوقات فراغتم برایش انجام دهم، زیرا به وی علاقه داشتم و همان‌طور که به‌صراحت به خودش هم گفته بودم، همیشه به دنبال بهانه‌ای بودم که کشورش را ببینم. او هم به‌شوخی به من پیشنهاد مشابهی داد و گفت هر موقع خواستم در مورد صورتحساب نفتم مذاکره و معامله کنم، می‌توانم به دیدارش بروم!

او به عنوان سیاستمداری «پوپولیست»^۵ و ملی‌گرا، با باوری قوی به حقوق اقشار ضعیف جامعه و «مسئولیت سیاستمداران نسبت به استفاده محتاطانه از منابع طبیعی کشور» شهرت یافته بود. او در سال ۱۹۷۸، با آغاز فعالیت‌های تبلیغاتی‌اش برای انتخابات ریاست جمهوری، علاوه بر هموطنانش، توجه شهروندان سایر کشورهایی را که خارجیان در آنها به بهره‌برداری از نفت مشغول بودند، و نیز مردم کشورهایی را که مشتاق رهایی از اعمال نفوذ نیروهای قدرتمند خارجی بودند نسبت به خود جلب کرد. «رولدوس» از جمله سیاستمداران نادر و مدرنی بود که از مخالفت با وضعیت حاکم نمی‌هراسید. او تلاش می‌کرد بر شرکت‌های نفتی و بر نظام نچندان پیچیده‌ای که از آنها حمایت می‌کرد، غلبه کند.

به عنوان مثال، او «انستیتوی زبان‌شناسی سامر» (SIL)^۶ را، که یک گروه میسیونر از «کلیسای انجیلی»^۷ ایالات متحده آمریکا بود، به همدستی مجرمانه با شرکت‌های نفتی متهم کرد. من از زمان فعالیتیم در «سپاه صلح» با میسیونرهای انجیلی SIL آشنائی داشتم. افراد سازمان مزبور به‌بهانه مطالعه، ثبت و ترجمه زبان‌های بومی وارد کشورهای منطقه و از جمله اکوادور شده بودند و در سال‌های آغازین اکتشاف نفت در منطقه حوزه نفتی آمازون، با قبیله سرخپوستان «هوانورانی»^۸ به‌طور گسترده‌ای کار می‌کردند. در آن دوران، یک سلسله رویدادهای نگران‌کننده که از الگوئی یکسان پیروی می‌کرد به کرات رخ می‌داد: هربار که لرزمنگاران به ستادهای مرکزی ابرشرکت گزارش می‌دادند که منطقه به خصوصی دارای مشخصه‌هایی است که، به احتمال بسیار، نشان از وجود نفت در زیر سطح زمین دارد، میسیونرهای زبان‌شناس «کلیسای انجیلی» روانه آن منطقه می‌شدند و بومیان را ترغیب می‌کردند که از آنجا به منطقه تحت اختیار میسیونرها کوچ کنند. در آنجا غذای رایگان، سرپناه، لباس، مراقبت‌های پزشکی و تحصیلات به شیوه میسیونری در اختیار بومیان مزبور قرار می‌گرفت، مشروط به این که زمین‌های خود را به شرکت‌های نفتی واگذار کنند.

شایعات روزافزون حاکی از آن بود که میسیونرها انواع روش‌های فریبکارانه را به کار می‌گیرند تا قبایل را به ترک خانه‌هایشان و نقل مکان به مراکز میسیونری ترغیب کنند. مطلبی که که مکرراً نقل می‌شد این بود که میسیونرهای «کلیسای انجیلی» ابتداء غذاهائی آغشته به مسهل در اختیار بومیان می‌گذاشتند و سپس داروهائی را برای مداوای

³ Jaime Roldos

⁴ Quito

⁵ Populist

⁶ Summer Institute of Linguistics

⁷ : فرقه‌ای از مسیحیان پروتستان آمریکائی متعصب و متحد با صهیونیست‌ها (که جرج دبلیو بوش با اتکاء به

ارای آنان به ریاست جمهوری رسید و خود نیز پیرو همان کلیسا است) - م.

⁸ Huaorani Tribe

اپیدمی اسهال در اختیارشان قرار می‌دادند. در سرتاسر سرزمین‌های قبیله «هائورانی»، میسیونرهای زیان‌شناس «کلیسای انجیلی» سبدهائی حاوی مواد غذایی را از هوایماها و هلیکوپترها با چتر به پائین می‌افکندند. در جداره کف کاذب این سبدها دستگاه‌های فرستنده‌های کوچک برای گیرنده‌های پایگاه نظامی شل جاسازی شده بود. پرسنل نظامی ایالات متحده آمریکا که در پایگاه ارتش آمریکا در «شرکت نفت شل» مستقر بودند از طریق این بی سیم‌ها و به وسیله ایستگاه‌های مخابراتی بسیار پیچیده، با میسیونرهای «کلیسای انجیلی» ارتباط برقرار می‌کردند. هر زمان که یکی از افراد قبیله توسط ماری سمی گزیده یا شدیداً بیمار می‌شد، یکی از میسیونرها با پادزهر یا داروهای مناسب - و اغلب در هلیکوپترهای «شرکت نفت شل» - از راه می‌رسید.

در روزهای آغازین اکتشاف نفت، اجساد پنج نفر از میسیونرهای زیان‌شناس «کلیسای انجیلی» کشف شد که نیزه‌های مردان «هائورانی» بدن آنان را شکافته بود. بعدها، سرخپوستان «هائورانی» ادعا کردند که با این کار می‌خواستند به میسیونرهای مزبور پیغام دهند که باید از آن منطقه بیرون بروند. ولی آنها این پیغام را نادیده انگاشتند. در واقع، پیغام مزبور نهایتاً اثری معکوس داشت، زیرا «راشل سینت»، خواهر یکی از مقتولان، با هدف جمع‌آوری پول و جلب حمایت برای میسیونرهای «کلیسای انجیلی» و شرکت‌های نفتی، که به زعم او برای متمدن ساختن «وحشیان» اهتمام می‌کردند، سراسر ایالات متحده آمریکا را درنوردید و برای تبلیغ همین نظرات، در برنامه‌ای تلویزیونی نیز ظاهر شد.

«انستیتوی (کذائی) زبان‌شناسی سامر» (SIL) یا همان میسیونرهای «کلیسای انجیلی» توسط انجمن‌های خیریه خانواده «راکفلر»^۹ تأمین مالی شد. «خانیمه رولدوس» مدعی بود که چنین روابطی با تشکیلات خانواده راکفلر ثابت می‌کند که گروه میسیونرهای «کلیسای انجیلی»، در واقع، فقط پوششی برای تصرف زمین‌های بومیان و پیشبرد اکتشاف نفت بوده است؛ یکی از اخلاف خانواده، یعنی «جان د. راکفلر»^{۱۰}، «شرکت نفتی استاندارد اویل» را تأسیس کرده بود که بعدها به شرکت‌های نفتی عمده‌ای از جمله شیورون^{۱۱}، اکسون^{۱۲} و موبیل^{۱۳} تجزیه شد.^(۱)

از دید من، «رولدوس» در همان مسیری گام بر می‌داشت که قبلاً «توریخوس» در آن پیشگام بود. هر دوی آنها در برابر قوی‌ترین قدرت جهان، قد برافراشته بودند. توریخوس می‌خواست «آبراه پاناما» را از امریکائی‌ها پس بگیرد و رولدوس با موضع شدیداً ملی‌گرای خود در قبال مسأله نفت، ذی نفوذترین شرکت‌های جهان را مورد تهدید قرار داده بود. نه رولدوس کمونیست بود و نه توریخوس. خواسته آنان کسب حق تعیین سرنوشت کشورشان به طور مستقل و به دور از دخالت اجنبی بود. صاحب‌نظران سیاسی در مورد رولدوس، همچون توریخوس، پیش‌بینی می‌کردند که شرکت‌های بزرگ و واشنگتن هیچ‌گاه ریاست جمهوری او را تحمل نخواهند کرد و چنانچه به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب شود، با سرنوشتی مشابه «آرینز»^{۱۴} در کشور گواتمالا و یا «آلنده»^{۱۵} در چیلی روبه رو خواهد شد.

به نظر می‌رسد که این دو (رولدوس در اکوادور و توریخوس در پاناما)، همراه با هم، پیشگام جنبش نوینی در سیاست‌های امریکای لاتین خواهند شد که ممکن است پایه‌گذار تغییراتی سرنوشت‌ساز برای تمام ملل جهان باشد. اینان امثال کاسترو یا قذافی نبودند؛ با روسیه^{۱۶} و چین ارتباطی نداشتند و، خلاف آلنده، در اتحاد با جنبش بین‌المللی سوسیالیست‌ها نیز نبودند. این دو رهبر هوشمند و استثنائی و مردمی در عرصه سیاسی، بیشتر عمل‌گرا بودند تا جزم

^۹ - Rockefellers: برادران راکفلر (نلسون و دیوید) از ثروتمندترین افراد آمریکا و صاحبان بخش عمده سهام بسیاری از ابرشرکت‌ها، از جمله بسیاری از شرکت‌های نفتی، بانک‌ها و... م. - م. John D. Rockefeller: ۱۰. وارثان جان د. راکفلر از طریق امپراتوری تراست‌ها و ابرشرکت‌های نفتی و بانکی خود طی سالیان متمادی، به‌نحو عمده‌ای بر سیاست‌های اقتصادی، داخلی، و خارجی ایالات متحده تأثیر گذارده‌اند - م.

^{۱۱} Chevron
^{۱۲} Exxon
^{۱۳} Mobil
^{۱۴} - Arbenz: ۱۴. مراجعه کنید به یادداشت شماره ۳ مترجمان: «ابرشرکت یونایتد فروتز و سرنوشتی آرینز، رئیس جمهوری گواتمالا»، ص ۳۴۶.

^{۱۵} - Allende: ۱۵. دکتر سالوادور آلنده، رئیس جمهور آزادی‌خواه و منتخب مردم شیلی که در نتیجه کودتای طراحی شده توسط ابرشرکت امریکائی ITT و «سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده» (سیا) در سال ۱۹۷۳ سرنوشت (نگاه کنید به یادداشت شماره ۵ مترجمان: «ابرشرکت آی. تی. تی.»؛ سرنوشتی دکتر آلنده، رئیس جمهوری چیلی)، ص ۳۵۴.

^{۱۶}. منظور نویسنده، در واقع، شوروی سابق است - م.

اندیش آنها، در عین ملی‌گرایی، ضد امریکائی نبودند. اگر «ابرشرکت‌سالاری» بر سه ستون - یعنی شرکت‌های کلان، بانک‌های بین‌المللی، و حکومت‌های همدست - بنا شده بود، رولدوس و توریخوس می‌توانستند امکان سرنگونی یکی از این سه ستون، یعنی حکومت‌های همدست، را فراهم سازند. بخش عمده‌ای از فعالیت انتخاباتی رولدوس را برنامه‌ای تشکیل می‌داد که بعداً تحت عنوان «سیاست مواد سوختی هیدروکربنی»^{۱۷} شناخته شد. این سیاست مبتنی بر این پیش‌فرض بود که بزرگترین منبع درآمد اکوادور نفت است و اینکه کلیه اکتشافات آتی نفت باید به نحوی انجام شود که منافع هرچه بیشتری را برای کثیرترین بخش جمعیت اکوادور در بر داشته باشد. رولدوس به لزوم تعهد دولت به یاری رساندن به اقشار ضعیف و محرومان قویاً باور داشت. او ابراز امیدواری می‌کرد که «سیاست مواد سوختی هیدروکربنی» بتواند به‌عنوان اهرمی برای نیل به اصلاحات اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. با این وجود، می‌دانست که، مانند یک بندباز، باید از طناب نازکی عبور و تعادل خود را حفظ کند؛ زیرا می‌دانست که در اکوادور، همچون بسیاری از کشورهای دیگر، موفقیت وی در انتخابات بدون حمایت حداقل چند خانواده بسیار پرنفوذ امکان‌پذیر نخواهد بود و حتی اگر بدون حمایت آنان در انتخابات پیروز شود، اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌هایش بدون جلب حمایت آنان میسر نخواهد شد.

من از این موضوع که در آن ایام بحرانی، رئیس جمهوری چون «جیمی کارتر» در کاخ سفید بود احساس آرامش خاطر می‌کردم. در دوران زمامداری وی، با وجود فشارهای «شرکت نفتی تگزاکو» و شرکت‌های نفتی دیگر، و اشنگتن تا حد زیادی خود را از دخالت در تحولات داخلی این کشور دور نگه می‌داشت. من می‌دانستم که تحت زمامداری رئیس جمهوری دیگر در امریکا، چه «جمهوری‌خواه» و چه «دموکرات»، وضع به این منوال نمی‌بود.

به باور من، آنچه بیش از هر موضوع دیگر مردم اکوادور را متقاعد کرد تا رولدوس را به کاخ ریاست جمهوری در کیتو بفرستند سیاست مواد سوختی هیدروکربنی او بود. او اولین رئیس جمهوری بود که، پس از زنجیره‌ای طولانی از دیکتاتورها، در اکوادور به صورت دموکراتیک انتخاب می‌شد. رولدوس در تاریخ ۱۰ اگست سال ۱۹۷۹ در سخنرانی آغازین ریاست جمهوری‌اش، خطوط اصلی «سیاست مواد سوختی هیدروکربنی» را چنین توصیف کرد:

«برای دفاع از منابع انرژی این ملت، لازم است گام‌های مؤثری برداشته شود. به‌منظور حفظ تنوع صادرات، حکومت باید اقدامات لازم را به عمل آورد و استقلال اقتصادی خود را از دست ندهد. تصمیم‌گیری‌های ما صرفاً ملهم از منافع ملی و در جهت دفاع همه جانبه از حق حاکمیت این کشور خواهد بود.» (۲)

رولدوس، از همان زمان آغاز به کار، مجبور بود توجه خود را بر «شرکت نفت تگزاکو» متمرکز کند زیرا در آن زمان، این شرکت به بازیگر اصلی در صحنه بازی نفت تبدیل شده بود. روابط شرکت و رولدوس بی‌نهایت متزلزل بود. غول نفتی به رئیس جمهور جدید اطمینان نداشت و مایل نبود اجرای هیچ سیاستی را که ممکن است پایه‌گذار بدعت‌های جدیدی شود بپذیرد. تگزاکو کاملاً آگاه بود که چنین سیاست‌هایی ممکن است، به عنوان الگو در سایر کشورها نیز به کار گرفته شود.

«خوزه کاروایال»^{۱۸}، یکی از مشاوران اصلی پرزیدنت رولدوس، نگرش دولت جدید را چنین جمع‌بندی کرد: چنانچه شریکی تجاری (اشاره به «شرکت تگزاکو») نخواهد ریسک‌ها را بپذیرد و از انجام سرمایه‌گذاری برای اکتشاف نفت یا بهره‌برداری از مناطق تحت امتیاز خود اجتناب کند، آن‌گاه شریکی جایگزین حق خواهد داشت دست به سرمایه‌گذاری زند و سپس، به‌عنوان مالک، کار را به دست گیرد...

ما اعتقاد داریم که روابطمان با شرکت‌های خارجی باید منصفانه باشد؛ ولی، در عین حال، در مبارزه‌مان باید مقاوم باشیم و در مذاکره با بیگانگان، نباید هیچ‌گونه هراس یا عقده‌حقراتی از خود نشان دهیم.» (۳)

¹⁷. Hydrocarbons Policy
¹⁸. Jose Carvajal

در روز اول سال نو، در سال ۱۹۸۰، با خود عهده‌ی کردم.^{۱۹} آغاز دهه‌ی جدیدی بود. بیست و هشت روز دیگر، سی و پنج ساله می‌شدم. با خود عهد کردم در طول سال جدید تغییرات عمده‌ای در زندگی‌ام ایجاد کنم و، در آینده، قهرمانان جدیدی مانند «خائیمه رولدوس» و «عمر توریخوس» را الگوی خود قرار دهم.

آن‌گاه اتفاق تکان‌دهنده‌ای روی داد. «برونو» که از نظر سودآوری، موفق‌ترین مدیر اجرایی در تاریخچه‌ی شرکت «مین» بود، به‌طور ناگهانی و بدون هیچ‌گونه خطاری، توسط «مک‌هال» اخراج شد.

فصل ۲۵

استعفاء می‌دهم

اخراج «برونو» توسط «مک‌هال»، برای شرکت «مین» چون زلزله‌ای بود که در کلیه‌ی قسمت‌های شرکت موجب اغتشاش و تشنّت شد. «برونو» دشمنانی هم داشت ولی حتی برخی از آنان هم از اخراج وی بیمناک شده بودند. برای بسیاری از کارکنان، پرواضح بود که انگیزه‌ی اخراج «برونو» حسادت بوده است. ضمن بحث‌های دور میز نهار یا هنگام نوشیدن قهوه، کارکنان اغلب به‌طور خصوصی عنوان می‌کردند که به نظر آنها «مک‌هال» نسبت به برونو، که پانزده سال از وی جوان‌تر بود و شرکت را به سطوح بی‌سابقه‌ای از سوددهی رسانده بود، احساس خطر می‌کرد.

یکی از کارکنان می‌گفت: «مک‌هال نمی‌توانست اجازه دهد برونو به‌عنوان بهترین مدیر همچنان پیش بتازد. او تشخیص داده بود که برونو، دیر یا زود، سررشته‌ی همه‌ی امور را در دست خواهد گرفت و او باید با شرکت خداحافظی کند.»

مک‌هال نیز، چنان که گوئی در پی اثبات صحت همین فرضیه‌هاست، «پل پریدی»^{۲۰} را به‌عنوان مدیر اجرایی جدید شرکت انتخاب کرد. پل که سال‌های زیادی در شرکت «مین» سمت معاونت مدیرعامل را بر عهده داشت، مهندسی آچار به دست و خوش برخورد بود. ولی به نظر من، او شخصیتی افسرده و کدر و، فاقد صلاحیت، و مردی «بله قربان‌گو» بود که در برابر خواست‌های اتفاقی و غیرمنطقی رئیس هیأت مدیره سر خم می‌کرد و هرگز حاضر نبود درباره‌ی عواقب چنین خواست‌هایی به او هوشدار دهند. بسیاری در این عقیده با من سهیم بودند.

از نظر من، خروج «برونو» برای شرکت یک فاجعه بود. او در عملیات بین‌المللی ما نقش یک رهبر و عاملی اصلی را بازی می‌کرد. در صورتی که «پریدی» بر کارهای داخل کشور (امریکا) تمرکز کرده بود و از ماهیت حقیقی مأموریت ما در خارج اطلاعات بسیار ناچیزی داشت. به همین خاطر، از خود می‌پرسیدم که با این احوال، کار شرکت به کجا خواهد انجامید. برای سر زدن به برونو، به خانه‌اش رفتم و او را آرام و منطقی یافتم.

درباره‌ی مک‌هال گفتم: «ببین جان! مک‌هال می‌دانست که برای اخراج من هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ندارد. به همین علت، در قبال خاتمه خدتم، مزایای بسیار خوبی را از او مطالبه کردم و گرفتم. مک‌هال مالک درصدهای بسیار بزرگی از سهام شرکت است و کنترل شرکت در اختیار اوست. بنابراین، وقتی تصمیم به عزلم گرفت، قادر به انجام هیچ‌کاری نبودم.» برونو سپس گفت که از چند بانک بین‌المللی که از مشتریان شرکت «مین» بودند پیشنهاد استخدام در سطوح عالی مدیریت را دریافت کرده است و مشغول بررسی آنها است.

از او پرسیدم تکلیف من چیست. او توصیه کرد: «چشمانت را باز نگه دار. مک‌هال تماس خود را با واقعیت از دست داده است، ولی هیچ‌کس این را به او نخواهد گفت؛ به‌خصوص حالا، بعد از آنچه به سر من آورد.»

در اواخر ماه مارچ ۱۹۸۰، در حالی که هنوز از اخراج برونو گیج بودم، برای تعطیلات، با کشتی بادبانی رهسپار سفری دریائی به «جزایر ویرجین» شدم. در این سفر، زن جوانی که از کارمندان شرکت «مین» بود و من او را در

^{۱۹} طبق سنتی، برخی مسیحیان در روز اول هر سال، هدفی برای سال جدید تعیین می‌کنند و خود را نسبت به اجرای آن متعهد می‌دانند - م.

^{۲۰} Paul Priddy.

اینجا «مری^{۲۱}» می نامم همراه من بود. در مورد انتخاب این منطقه برای گذراندن تعطیلات سال نو هیچ تعمد خاصی نداشتم ولی بعداً پی بردم که چنین تصمیمی چندان هم اتفاقی نبوده. این موضوع در آن بعد از ظهری برایم تداعی شد که در حال دور زدن جزیره «سنت جان» برای رسیده به کانال «سر فرانسیس دریک»^{۲۲} بودیم، این منطقه جزایر امریکائی و انگلیسی «ویرجین» را از یکدیگر جدا می‌کند.

این آبراه نام خود را مرهون حمله نابودکننده انگلیسی‌ها به ناوگان اسپانیائی حامل طلا است. در این دهه گذشته خیلی به دزدان دریائی و شخصیت های تاریخی نظیر «دریک» و «سر هنری مورگان» فکر کرده بودم، که تا چه اندازه علی رغم تمام دزدی ها و چپاولگری ها و ویرانگری هایشان مورد تقدیر قرار گرفته اند و حتی لقب شوالیه به آنها اعطاء کرده اند. حتی به لقب شوالیه. اغلب از خود می پرسیدم که با توجه به نحوه تربیتم، و از آنجائی که به من آموخته بودند که به چنین شخصیت هائی احترام بگذارم، چرا می باید در مورد استعمار کشورهای چون اندونزی، پاناما، کلمبیا و اکوادور دچار دغدغه خاطر باشم. بسیاری از کسانی که به آنها به دیده قهرمان می نگریم - امثال «اتان آلن، توماس جفرسون، جرج واشنگتن، دانیل بون^{۲۳}، دیوی کراکت، لویز و کلارک» - سرخپوستان و بردگان و سرزمین های دیگران را مورد استعمار قرار داده بودند و من به آنان بهمان الگوئی می نگریم و به این وسیله احساس گناه را التیام می بخشیدم. حالا با رسیدن به «آبراه سر فرانسیس دریک»، به ابلهانه بودن توجیحات گذشته ام پی می بردم.

اکنون برخی چیزها را که در گذشته به قصد آرامش خاطر نادیده گرفته بودم به یاد می آوردم. «اتان آلن» چندین ماه را در کشتی - زندان های متعفن و پراز دحام انگلیسی با تحمل چند کیلو غل و زنجیر به دست و پایش سپری کرده بود و پس از آن نیز، مدتی طولانی را در يك سیاه چال انگلیسی به سر برد. او يك زندانی جنگی بود که در سال ۱۷۷۵، در جنگ مونترال اسیر شده بود. در آن هنگام، او برای همان نوع آزادی هائی مبارزه می کرد که اکنون «خانیمه رولدوس» و «عمر تورخوس» برای مردم خود مطالبه می کردند.

توماس جفرسون، جرج واشنگتن و دیگر بنیانگذاران امریکا نیز به خاطر آرمان های مشابهی زندگی خود را به مخاطره انداخته بودند. پیروزی در انقلاب از پیش تضمین نشده بود و برای آنها کاملاً روشن بود که در صورت شکست به عنوان خائن به دار آویخته خواهند شد. دانیل بون، دیوی کراکت، و لوئیس و کلارک نیز مشقت های بسیاری را متحمل شدند و فداکاری های زیادی کردند.

اما، «دریک» و «مورگان» چطور؟ راجع به آن برهه از تاریخ خیلی مطمئن نبودم ولی به یاد می آوردم که انگلستان پروتستان قویاً از جانب اسپانیای کاتولیک احساس خطر می کرد. بنابراین، باید این احتمال را می پذیرفتم که انگیزه دریک و مورگان در راهزنی دریائی، هجوم به کشتی های طلا به خاطر منافع شخصی نبود، بلکه آنها می خواستند به قلب امپراتوری اسپانیا ضربه بزنند، و به این ترتیب از تمامیت انگلستان دفاع کنند.

با قایق باد بانی مان به سمت بالادست آبراه می رانیدیم و با باد این سو و آن سو می رفتیم و به کوه هایی که از دل دریا بیرون زده بود - یعنی «جزیره تچ» در شمال و «جزیره سنت جان» در جنوب - نزدیک تر می شدیم، ولی من نمی توانستم ذهنم را از چنین افکاری رها سازم. مری آبجوئی به من داد و صدای موزیک را بلند کرد تا بهتر صدای «جیمی بافت» را بشنوم. اما با وجود زیبایی هائی که احاطه ام کرده بود و احساس آزادی که قایقرانی معمولاً با خود به همراه می آورد، احساس خشم می کردم. سعی کردم با نوشیدن آبجو این احساس را از بین ببرم. ولی خشم در وجودم باقی مانده بود. آن ندهائی که از دوردست تاریخ می آمد و سوءاستفاده من از آنها برای توجیه آزمندی های خودم، خشمم را بر می انگیخت.

نسبت به والدینم به خاطر همه آن بینش تاریخی که در ذهن من تزریق کرده بودند، خشمناک بودم و نیز نسبت به

²¹ Mary
²² Sir Francis Drake
²³ Daniel Boon

«تیلتون»، مدرسه آمادگی‌ام که مسؤلانش، در مورد همه چیز، خود را محق می‌دانستند. آجوی دیگری را باز کردم. در آن موقع اگر به مك هال دسترسی داشتم، او را به‌خاطر آنچه بر سر برونو آورده بود می‌کشتم. قایقی چوبین، با پرچی الوان چون رنگین‌کمان، از کنارمان گذشت. بادبان‌هایش در هر دو طرف در اهتزاز بود و به‌سرعت باد از میان آبراه عبور می‌کرد. پنج - شش زن و مرد جوان هیپی با سارونگ‌هایی^{۲۴} به‌رنگ‌های روشن، و دو نفر که در عرشه جلو کاملاً برهنه بودند، برای ما دست تکان می‌دادند و فریاد می‌کشیدند. اینها عیاران دریائی امروزی بودند که آزاد و بدون هیچ‌گونه محدودیتی، در جامعه اشتراکی خود در درون همان قایق می‌زیستند. این را می‌شد از قایق و از سر و وضعشان دریافت.

من هم سعی کردم دستی برایشان تکان دهم، ولی دستم از من تبعیت نمی‌کرد. نسبت به زندگی آزاد و بی‌تکلف آنها احساس حسادت می‌کردم.

مری، که از روی عرشه، محو شدن تدریجی آنها در افق‌های دور دست را می‌نگریست، از من پرسید: «آیا دوست داشتی این طوری زندگی کنی؟»

ناگهان پی بردم که خشم من ارتباطی به پدر و مادرم، یا مدرسه تیلتون و یا مك هال ندارد. آنچه از آن نفرت داشتم شیوه زندگی خودم بود. من از خودم بیزار بودم، زیرا مسؤل اصلی آن هیچ کس به جز خودم نبود.

مری، در حالی که از سمت راست قایق چیزی را به اشاره نشان می‌داد، داشت مطلبی را فریاد می‌کرد. آن وقت، به من نزدیک‌تر شد و گفت، «خلیج لینستر! امشب لنگر می‌اندازیم.»

در دامان «جزیره سنت جان» خلیج کوچکی آرمیده بود. در گذشته، آنجا کشتی‌های دزدان دریائی به کمین ناوگان کشتی‌های حامل طلا به انتظار می‌نشستند. جلوتر راندم. سپس سکان را به مری سپردم و به‌سمت جلوی عرشه رفتم. در حالی که او قایق را به دور «دماغه ملون» و به‌سوی خلیج زیبا هدایت می‌کرد، خم شدم، بادبان کوچک را آزاد کردم و لنگر را از صندوقش بیرون کشیدم. مری با چالاکي بادبان اصلی را خواباند و من لنگر را از قایق به بیرون انداختم؛ زنجیر با سر و صدا به درون آب شفاف خزید و قایق را متوقف کرد.

بعد از توقف قایق، مری کمی شنا کرد و بعد چرتی زد. من برایش یادداشتی گذاشتم، با قایق نجات به سوی ساحل حرکت کردم و آن را درست زیر خرابه‌های يك مزرعه قدیمی نیشکر نگه داشتم. آنجا، مدت زیادی کنار آب نشستم. سعی کردم به هیچ چیزی فکر نکنم ولی موفق نشدم.

در اواخر بعدازظهر، از تپه‌ای که شیب تندى داشت به زحمت بالا رفتم و خود را بر فراز دیوارهای رو به خرابی مزرعه‌ای قدیمی یافتم که مشرف به کشتی بادبانی کوچک‌مان بود که دور از ساحل لنگر انداخته بود. به تماشای خورشید که در جهت کارائیب پائین می‌رفت ایستادم. این مناظره دلنشین و چکامه‌ای از زیبایی بود ولی می‌دانستم که مزرعه فلاکت‌های ناگفته و بی‌حد و حصری را به خود دیده است: صدها برده آفریقائی در آنجا جان کنده و مرده بودند. آنان را به زور اسلحه و امی‌داشتند تا آن خانه کاخ‌مانند را در آنجا بنا کنند، نیشکر بکارند و درو کنند و، با ماشین‌آلات، شکر خام را به ماده اولیه رام^{۲۵} تبدیل کنند. آرامش آن مکان چون نقابی گذشته ملامال از وحشی‌گری‌هایش را می‌پوشاند، همان‌طور که خشم شعله‌ور درونی‌ام را پنهان می‌ساخت.

در حالی که خورشید در پس جزیره‌ای کوهستانی از نظرها ناپدید می‌شد، کمان عظیم سرخ‌رنگی در آسمان نقش بست. با نگاه به دریائی که اندک اندک رو به تاریکی می‌رفت، به این نتیجه رسیدم که خود من نیز هیچ تفاوتی با یک برده دار ندارم و کارم در شرکت «مین» فقط استفاده از ابزار و ام برای کشاندن کشورهای فقیر به دام «امپراتوری جهانی» نبوده است. پیش‌بینی‌های من به‌عنوان اقتصاددان ارشد «مین» بر اساس ارقامی ساختگی و متورم، صرفاً وسیله‌ای

^{۲۴} سارونگ: دامن‌های بلندی که مردان و زنان در مالزی و اندونزی به تن می‌کنند - م.
^{۲۵} Rum : عرق نیشکر.

برای اطمینان یافتن از این نبود که به هنگام نیاز کشورم امریکا به نفت، بتوانیم چند سیر از گوشت بدن وامگیرنده را طلب کنیم.^{۲۶} موقعیت من در شرکت به عنوان یک شریک نیز صرفاً ناشی از تلاش‌هایم در جهت افزایش سودآوری شرکت نبود. کار من در شرکت «مین»، علاوه بر مواردی که برشمردم، با مردم و خانواده‌هایشان ارتباط می‌یافت، مردمی مثل همان بیچارگانی که برای ساختن دیوار زیر پایم جان باخته بودند، مردمی که آنها را مورد استثمار و بهره‌برداری قرار داده بودم.

به مدت ده سال، نقشی که بر عهده گرفته بودم در حکم وارث همان برده‌داری بود که به زور مردان و زنانی را از جنگل‌ها بیرون کشیده و سوار بر کشتی‌هایشان می‌کردند. با این تفاوت که روش من امروزی و زیرکانه‌تر بود. من هیچ‌گاه مجبور به نظاره بدن‌های در حال جان‌کندن، بو کشیدن گوشت‌های در حال متلاشی شدن یا شنیدن ضجه‌های ناشی از درد و رنج انسان‌ها نبودم. ولی، هرچه بود، آنچه من انجام داده بودم نیز همان قدر خبیث‌بار و شیطانی بود؛ زیرا، خلاف گذشتگانم، می‌توانستم خود را از جنبه‌های انسانی قضیه، از اجساد، از گوشت و خون، و از ضجه‌ها و شیون‌ها به دور نگه دارم. به این ترتیب، شاید در تحلیل نهایی، من از برده‌داران گذشته نیز گناهکارتر بودم.

نگاه دیگری به کشتی بادبانی کوچک انداختم که در لنگرگاهش با فروکش کردن آب دریا بر اثر جزر مقاومت می‌کرد. مری در عرشه لم داده بود. شاید مارگریتا می‌نوشید و منتظر آمدنم بود تا یکی هم به من بدهد. در آن لحظه، با دیدن او در آخرین روشنایی روز و این که چه قدر آرام به نظر می‌رسید و چه قدر به من اطمینان می‌کرد، از فکر آنچه با او و سایر کارکنانم کرده بودم و این که چطور آنان را به مشتی جنایتکار اقتصادی تبدیل می‌کردم، عمیقاً متأثر شده بودم.

من آنها را به جنایت کار اقتصادی تبدیل کرده بودم، به همان شکلی که کلودین از من جنایت کار اقتصادی ساخته بود، با این تفاوت که من فاقد صداقت کلودین بودم. من با افزایش حقوق و ارتقاء رتبه، آنان را اغوا می‌کردم. من از آنها برده دار ساخته بودم، با این وجود، آنها هم مثل من، در غل و زنجیر نظام بودند. آنها هم برده هائی بیش نبودند.

از دریا، خلیج و آسمان سرخ‌فام روی برگرداندم و به دیوار هائی که به دست بردگانی که از زادگاه افریقائی‌شان کنده شده بودند چشم بر بستم. سعی کردم همه چیز را فراموش کنم. وقتی چشمانم را باز کردم، نگاهم به یک تکه چوب خمیده به کلفتی یک چوب بیس‌بال و طولی دوبرابر آن افتاد. پریدم، چوب را برداشتم و شروع کردم به کوبیدن آن بر دیوارهای سنگی. آن قدر به این کار ادامه دادم که از خستگی افتادم. خود را روی چمن انداختم و به تماشای ابرها که از بالای سرم می‌گذشتند مشغول شدم.

سرانجام، راه برگشت به طرف قایق نجات را در پیش گرفتم. در ساحل ایستادم و قایق‌مان را که در آب‌های آبی‌رنگ لنگر انداخته بود، از دوردست نظاره کردم. دیگر می‌دانستم چه باید کرد. می‌دانستم که با بازگشت به زندگی قبلی‌ام، به شرکت «مین» و آنچه «مین» مظهر آن بود، برای همیشه از دست خواهم رفت. افزایش حقوق هائی که در پیش بود، حقوق بازنشستگی، بیمه و مزایای مختلف و سهامی که در «مین» داشتم، همه اغواکننده بود.

هرچه بیشتر در «مین» می‌ماندم، استعفاء مشکل‌تر می‌شد. من برده‌دار، برده شده بودم. از یک سو، می‌توانستم همان‌طور که بر آن دیوارهای سنگی کوفته بودم، خود را تا آنجا که می‌شد بزنم - و از سوئی دیگر، می‌توانستم از هر آنچه که بود بگریزم.

دو روز بعد، به بوستون برگشتم. روز اول اپریل ۱۹۸۰، به اتاق «پل پریدی» رفتم و استعفا را تسلیم کردم.

^{۲۶} استفاده از واژگان نمایش‌نامه «تاجر ونیزی» اثر ویلیام شکسپیر - م.